

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/10/11

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح/نکاح منقطع

مرحوم محقق در متن شرایع، در کتاب «نکاح»، مباحث محوری را در چهار قسم قرار دادند: نکاح دائم، نکاح منقطع، نکاح عبید و اماء و احکام و فروع مترتب بر نکاح؛ مثل نفقات و مهر و مانند آن؛ قسم اول را که نکاح دائم بود به پایان رساندند، قسم دوم را که نکاح منقطع است شروع کردند.

فرمودند: «القسم الثانی فی النکاح المنقطع و هو سائغ فی دین الاسلام لتحقق شرعه و عدم ما یذل علی رفعه و النظر فیه یستدعی بیان ارکانه و احکامه»؛ [1] فرمودند قسم دوم بعد از قسم اول مباحث نکاح منقطع است و نکاح منقطع در اسلام تنفیذ شده است و جایز است؛ زیرا اولاً مشروع شد و ثانیاً هیچ عاملی آن را از بین نبرده است. یعنی برخی یا ادعای نفی مشروعیت می‌کردند حدوثاً، یا برخی ادعای نسخ داشتند بقائاً، فرمود این هم حدوثاً مشروع بود دلیل داریم و بقائاً نسخ نشد؛ «لتحقق شرعه» حدوثاً، «و عدم ما یذل علی رفعه» بقائاً.

در جریان نکاح منقطع آن حادثه سختی که پیش آمد در جریان تحریم عمر بود که گفت دو امر، در بعضی از روایات و اخبار سه امر، «مُتَعَتَانِ کَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)» حلال بودند «وَ أَنَا أَخْرَجُهُمَا». [2] در بعضی از نقل‌ها دارد که «ثلاث امور»؛ متعه حج بود، متعه نکاح بود و «حَجٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ». [3] این کار را اهل سنت انجام نمی‌دهند و آن را جایز نمی‌دانند. در اینکه در زمان وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) این بود، در عصر حضرت این بود، صحابه انجام می‌دادند و در زمان ابوبکر هم بود و تا اوایل حکومت عمر هم بود، این تردیدی نیست. اصلش آن است که وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) این را بیان کردند. در عصمت آن حضرت هیچ تردیدی بین شیعه و سنی نیست؛ نه تنها در مسئله آیات قرآن «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»، [4] [5] در احکام شرعی و حکم الهی هم معصوم است. آن حضرت هم در مسائل علمی معصوم از خطاست، هم در مسائل عملی معصوم از خطیئه است؛ لذا همان‌طوری که قول او حجت است «لمعصوميته عن الخطاء»، سیره او، سنت او هم حجت است «لمعصوميته عن الخطيئة». اگر این ذات مقدس علماً معصوم از خطاست و عملاً معصوم از خطیئه است؛ پس سنت او حجت، سیره او حجت، قول او حجت، فعل او حجت، تقریر او حجت است و اگر اختلاف مختصری بین شیعه و سنی است در مسائل عادی و عرفی است که «لا يرجع الى الدين»، آیا این هست یا نه؟ اثبات این شاید با ادله ظاهری خیلی آسان نباشد؛ اما وقتی انسان بحث‌های عقلی کرد و آن حضرت را به مقام ولای و ولایت شناخت، آن‌جا‌جا برای سهو و نسیان نیست؛ زیرا یک انسان کامل این‌چنینی مظهر «وَمَا كَانَ رِجْئِيئًا» [6] است. آن یک راه دیگری دارد قوی‌تر و غنی‌تر از راه‌هایی که در کلام مطرح است که اینها آن‌طور هستند که مظهر ذات اقدس الهی هستند که «وَمَا كَانَ رِجْئِيئًا».

بنابراین این مورد اتفاق است که حضرت یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این مطلب را بیان فرمود، یک؛ و معصوم از خطای علمی است، دو؛ معصوم از خطیئه عملی است، سه؛ می ماند مطلب بعدی که آیا این را که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود، این وحی الهی است یا اجتهاد آن حضرت است؟ برخی ها برای توجیه کار عمر، گفتند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - معاذ الله - اجتهاد کرده و در قبالش عمر هم اجتهاد کرده که اجتهادی است در مقابل اجتهاد، نه اجتهاد در مقابل نص. این هم یک مطلب «بین الغی» است که در مطالب دینی، هرگز جا برای اجتهاد شخصی نیست؛ آنچه را که ذات اقدس الهی بیان کرد، او باید بفرماید، تمام این «قل، قل، قل» که در قرآن کریم است؛ این طور بگو! این طور بگو! این طور بگو! نشانه آن است که هیچ مطلبی را که به دین برگردد؛ خواه به صورت قرآن، خواه به صورت حدیث قدسی، خواه به صورت روایت های عادی، این نیست مگر از طرف ذات اقدس الهی. درست است که علوم فراوانی را خدای سبحان به آن حضرت داد: «إِنَّا نُلْقِيَ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» [7] که همه علوم آن حضرت لدنی است. این را قبلاً ملاحظه فرمودید علم لدنی یک علمی نیست در برابر فقه و اصول و فلسفه و کلام و علوم دیگر؛ یک علمی باشد که موضوع داشته باشد، مسائلی داشته باشد، اهدافی داشته باشد. همین علمی که در حوزه ها و دانشگاه ها و مراکز دیگر دایر است، اگر این علم را یک انسان کاملی از لدن؛ یعنی از نزد «بلا واسطه» از ذات اقدس الهی فرا بگیرد می شود لدنی؛ اما از ظواهر ادله و براهین و کتاب و سنت و عقل و اجماع اینها که کار فقهای ما (رضوان الله تعالی علیهم) هست، این دیگر علم عادی است، این لدن نیست. در بخش همان آیات اولیه سوره مبارکه «زخرف» این مضمون هست که «إِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَلِيلًا لِّعَلَّيْ حَكِيمٍ» [8] این «علی حکیم» از اسمای حسناى خداست. ذات اقدس الهی این دو اسم مبارک را بر قرآن هم گذاشته است؛ فرمود: «وَإِنَّ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَلِيلًا لِّعَلَّيْ حَكِيمٍ»، بعد در بخش های دیگر در غیر این بخش سوره مبارکه «زخرف» به وجود مبارک حضرت فرمود: «إِنَّا نُلْقِيَ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ»، شما این کتاب «علی حکیم» را از معلم «علی حکیم»، از لدن و از نزد او «بلا واسطه» یاد می گیری؛ دیگر آن جا سخن از جبرئیل نیست که واسطه ای باشد «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» آن مراحل پایین را هم «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» [9] ولی تو همه اینها را که جبرئیل آورده که «مع الواسطه» است و تلقی می کنی، کل این مجموعه را «بلا واسطه» هم از لدن و از نزد خدای سبحان فرا می گیری؛ پس سخن از اجتهاد نیست. علم فراوانی دارد، اما هرگز اجتهاد کند؛ اطلاق و تقیید، عام و خاص، ناسخ و منسوخ، مفهوم و منطوق، از این قبیل مجتهدانه مطلبی را بفهمد و اعلام کند نیست. آنچه را که اعلام می کند؛ خواه به صورت قرآن کریم، خواه به صورت حدیث قدسی، خواه به صورت روایت، با تفاوتی که بین این سه بخش است، همه «من عند الله العزيز الحكيم» است. بنابراین جا برای اجتهاد غیر نیست.

به حضرت گفتند این حرف ها را عوض کن! فرمود: «مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبْذِلَهُ مِنْ تِلْكَ نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى»، من چه چیزی را عوض کنم؟! ذره ای در اختیار من نیست که من این را عوض کنم کلمات را تغییر بدهم، مطلب را تغییر بدهم. گفتند: «إِنِّي بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبْذِلَهُ مِنْ تِلْكَ نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى» [10] من فقط تابع هستم. این اجتهاد برادر نیست که بگوییم وجود مبارک حضرت اجتهاد کرده تا دیگری هم بتواند اجتهاد کند.

برای اینکه ثابت کنند این بدعت نیست، چندتا دسیسه کردند؛ آیات قرآن چه در سوره مبارکه «نساء» [11] و چه شواهد دیگر را به برکت اهل بیت گفتند متعه است، اجر مشخص شده است معلوم می شود که این اجاره است و در قبالش مهر به آن صورت نیست و مانند آن. پس حضرت معصوم است در تمام چیزی که به دین برمی گردد

«مما لا ريب فيه»، علوم فراوانی دارد که این هم «مما لا ريب فيه» است؛ ولی حضرت در فتوا دادن از این علوم، مجتهدانه بهره بگیرد نیست، این هم «مما لا ريب فيه» است. پس «إِنْ أَتَيْتَ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ» برای من نیست، «مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَيِّنَهُ مِنْ بَلَاءِ نَفْسِي». حالا اصل متعه را که در زمان حضرت به فرمایش حضرت بود، بعد از رحلت آن حضرت هم تا اینکه دو سال زمان ابوبکر بود، بعد از ابوبکر در بخشی از حکومت عمر بود، اینها هم «مما لا ريب فيه» است. از آن به بعد که این متعه حج و متعه نکاح و «حَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» اینها تغییر پیدا کرد؛ اینها پاسخ بدهند که برای چه تغییر دادند؟! اگر بخواهند در عصمت حضرت نقد کنند، این نه تنها با مبنای ما سازگار نیست؛ با مبنای آنها سازگار نیست، با یک مطلب قطعی صددرصد اسلام سازگار نیست که بگویند - معاذالله - حضرت اشتباه کرده و او تصحیح کرده است، این از این قبیل نیست. درباره اجتهاد این حرف را زدند که حضرت اجتهاد کرده و در قبال اجتهاد او اجتهاد دیگر هم هست.

«ابن ابی الحدید» این را نقل می‌کند که برخی‌ها رفتند پیش عمر گفتند: «غَابِثُ أَثْنُكَ» [12] آنکه سیدنا الاستاد از مرحوم علامه امینی نقل کرد که ایشان در الغدير آورد، [13] تعبیر «امت» بود؛ «غَابِثُ أَثْنُكَ عَلَيْكَ أَرْبَعًا»؛ امت تو چندتا اشکال و نقد نسبت به شما دارند. اما آنکه مرحوم صاحب جواهر خدا غریق رحمتش کند! - معلوم می‌شود که هر جا وارد بشود واقعاً سلطان است! این هشت ده صفحه را حتماً مطالعه عمیق کنید! مباحثه کنید! این یک بحث کلامی قوی خوبی است، تنها بحث فقهی نیست. این نشان می‌دهد که گرچه «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى»؛ ولی او اگر دست به قلم می‌کرد کتاب کلام و مسائل کلامی هم می‌نوشت سلطان بود. این هشت ده صفحه را عادی نگیرید! ده بار هم اگر این هشت ده صفحه را مطالعه کنید باز جا دارد! این هشت ده صفحه باید در کف دست شما باشد! نه تنها فقیهانه این را ثابت کرده؛ از عصمت دفاع کرده، از نفی اجتهاد دفاع کرده، از موازین شیعه دفاع کرده است. اینها را آدم به دلالت مطابقه صاف می‌تواند بگوید که اینها نائب امام هستند. آدم این قدر باسواد! این قدر قوی! شما این ده صفحه را وقتی مطالعه می‌کنید معلوم می‌شود که یک متکلم خیلی قوی و غنی است، تنها فقیه نیست؛ یک متکلم قوی و غنی! - این حرف را ایشان از «ابن ابی الحدید» نقل می‌کند. [14]

آنکه سیدنا الاستاد نقل می‌فرمود: کلمه مختصری فرق دارد. در آنچه که ایشان نقل می‌فرمودند این بود که کسی آمده به عمرو گفته که «غَابِثُ أَثْنُكَ عَلَيْكَ»؛ اما آنکه مرحوم صاحب جواهر از «ابن ابی الحدید» نقل می‌کند این است که «ان رعیتک عابت علیک اربعاً»؛ رعیت تو چندتا نقد دارند. وقتی این حرف را «ابن ابی الحدید» نقل می‌کند که به عمر گفتند، این تازیانه‌ای که دست او بود، این چوب تازیانه را همین‌طور عمودی نگه داشت و این چانه‌اش را گذاشت روی این چوب تازیانه و گفت «هَاتِ»؛ بگو ببینیم چه می‌گویند مردم؟ درباره متعه‌ها و اینها حرف زدند. این متعه را پیغمبر فرمود و در زمان او عمل می‌کردند، اصحاب عمل می‌کردند، تو چرا تحریم کردی؟! گفت یک مصلحتی من دیدم که فعلاً مصلحت نیست، قبلاً وضع مردم خوب نبود، الآن وضع مردم خوب است و باید نکاح دائم داشته باشند؛ حرفی برای گفتن نداشت. آنها که خواستند حرف او را توجیه کنند، گاهی گفتند به اینکه رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) - معاذالله - اجتهاد کرد در قبال اجتهاد او عمر هم اجتهاد کرد، این یک توجیه بود؛ توجیه دیگر این بود وقتی که می‌دیدند این حرف خریدار ندارد، آمدند ادعای نسخ کردند، گفتند نسخ شده است و احادیثی هم جعل کردند. برخی‌ها همان‌طوری که از یواقیت شعرانی آن روز خواندیم، آمدند اجماع را ناسخ حرف پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قرار دادند؛ یعنی اجماع که خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ انصاری را، فرمود: «هو الاصل»

له و هم الاصل له»؛ [15] این اجماع با جمع شدن چند نفر در سقیفه حاصل شد، اجماع مردم نبود. حضرت هم استدلال کرد بسیار خوب! اولاً امامت شورایی نیست، امامت که عهد خداست، خدای سبحان در قرآن فرمود: عهد من است، من باید این منصب را بدهم و این عهد من به هر کسی نمی‌رسد. وقتی خلیل خدا (سلام‌الله‌علیه) گفت: «و من ذریئتی»، فرزندان مرا هم به این امامت برسان! فرمود: «لَا يَنْتَهِیْ»؛ این «عَهْدِی» فاعل «لَا يَنْتَهِیْ» است، «لَا يَنْتَهِیْ النَّبَالِیْنِ»، [16] کسی از آن طرف که نمی‌تواند به امامت برسد، اینکه قراردادی نیست. زمام امامت به دست من است.

این امامت که زمام آن به دست من است این فاعل است، این باید نائل بشود و این باید برسد و این به ظالم نمی‌رسد؛ نه اینکه ظالم دسترسی به امامت ندارد، آن معلوم است که ظالم دسترسی به امامت ندارد، مگر ما سر راه گذاشتیم که هر کسی بیاید بگیرد! امامت «الا و لابد» به دست ذات اقدس الهی است. این «يَنْتَهِیْ» فعل است، آن «عَهْدِی» فاعل است، آن «النَّبَالِیْنِ» مفعول است. امامت که سر راه نیست که هر کسی بگیرد، آنکه معلوم است؛ دست مردم هم نیست که به او بدهند، این هم معلوم است؛ به دست من است که «يَنْتَهِیْ» [17] اینکه به دست من است به احدی نمی‌رسد که ستم کرده باشد: «لَا يَنْتَهِیْ النَّبَالِیْنِ». این را صریحاً بیان کرد، فرمود امامت این است. شما رفتید امامت را با مشورت حل کنید، امامت با مشورت نیست؛ اگر به فرض باطل، امامت به مشورت باشد، «كيف الموری و المشیرون غیب»؛ [18] [19] ما که صاحب نظر هستیم نبودیم. این استدلال به حرف آنها و جدال احسن به این معنا که مشورت حق است، ولی ما چرا نبودیم، نیست؛ می‌فرماید مشورت در امور دین «بَیِّن الغی» است. بر فرض محال اگر مشورت درست باشد با مشورت بشود رهبر دینی تهیه کرد، معصوم دینی تهیه کرد، ما که محور اصلی این کار بودیم که نبودیم. ما یک وقتی می‌گوییم «جدال احسن»؛ یعنی مقدمات آن باید این دو عنصر را داشته باشد: معقول و مقبول؛ حق باشد «فی نفسه»، مورد پذیرش او هم باشد، این می‌شود «جدال احسن».

«جدال باطل» این است که انسان از عجز دیگری، از سوء فهم دیگری، از جهل دیگری سوء استفاده کند؛ این میشود «جدال باطل» که حرام است، مخصوصاً در حج «و لا مرء باطلا»، این هست. اما گاهی از مطلب باطل یک مطلب حقی را بر اساس قیاس استثنایی استفاده می‌کنند؛ مثل «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» [20] این را از یک امر «بَیِّن الغی» باطل دارند استفاده می‌کنند. توحید حق تعالی که با «لا اله الا الله» ثابت می‌شود؛ چون حق تعالی یک حقیقت نامتناهی است، اگر یک حقیقت نامتناهی می‌شود خدا، نامتناهی دیگر جا برای دیگری نمی‌گذارد، دیگر خدای دوم فرض ندارد؛ فرضی است محال، نه فرض محال. اگر - معاذ الله - خدا یک موجود متناهی بود، باید دلیل بیاوریم که چرا خدای دیگر نیست! اما وقتی خدا حقیقتی است نامتناهی طبق خطبه اول نورانی حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) که فرمود اگر کسی او را به وصف زائد موصوف کرد، «فَقَدْ تَنَاهَى عَنْ تَنَاهَى فَفَقْدَ جَزَاءَهُ»، «فَقَدْ حَذَاهُ»؛ [21] خدا را محدود کرد، او یک حقیقت نامتناهی است. این در خطبه اول حضرت است. یک حقیقت نامتناهی دیگر دومی فرض ندارد؛ فرضی است محال، نه فرض محال، این برهان مسئله است. ولی در سوره مبارکه «انبیاء» می‌فرماید بر فرض محال اگر دو تا خدا داشته باشد، این نظام باید بهم بخورد «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا». این از مطلب باطل که اگر موجود بشود چه فساد را به همراه دارد، یک مطلب حقی را ثابت می‌کنند. «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ»، معنای آن این نیست که وثنیت و ثنویت حق است؛ می‌فرماید که اگر دو خدایی ممکن بود، فساد عالم را می‌گرفت؛ چون فساد عالم را نگرفت معلوم می‌شود که دو خدا در عالم نیست. اینجا هم حضرت از قبیل «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» استدلال می‌کند می‌گوید امامت که مشورتی نیست، بر فرض - بر فرض باطل - که امامت مشورتی باشد که ما رهبران اصلی فکر

بودیم که نبودیم. این از آن قبیل است.

غرض این است که اینکه «ابن ابی الحدید» نقل می‌کند که به او گفتند: «اِنَّ رَعِيَّتَكَ عَابَتْ عَلَيْكَ امورا» که یکی اش متعه است، این تازیانه‌ای که دست او بود این چوب تازیانه را زیر چانه گذاشت و چانه را روی این چوب گذاشت و گفت «هَاتِ»؛ بگو ببینم چه نقل می‌کنند؟ بعد هم گفت مصلحت دیدم آن کار را کردم.

یک حرف ظریفی را «راغب» در محاضرات از «یحیی بن اکثم» قاضی نقل می‌کند، [22] این را هم مرحوم صاحب جواهر نقل می‌کند [23] که او گفت از ظرائف کار یک پیرمرد صاحب‌دلی این بود که به او گفتند تو که متعه را جایز می‌دانی از چه کسی گرفتی؟ گفت از عمر گرفتم. گفت عمر که مخالف متعه بود تحریم کرد، تشدید کرد! گفت عمر دوتا حرف زد: یکی اینکه «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ مَحْلَلَتَيْنِ»، این جمله اول؛ «وَأَنَا أَنَهَى عَنْهُمَا وَ مُعَاقِبَتُهُمَا»، این جمله دوم؛ ما نقل آن را گرفتیم و این بدعت او را رها کردیم، پس او قبول دارد که در زمان پیغمبر بود. من دلیل صحت متعه را از خود عمر گرفتم؛ چون خود او گفته که «كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ»، بعد در ذیل آن گفت من جلوی آن را گرفتم. این که می‌گوید من جلوی آن را گرفتم، کار خوبی نکرده، بد کرده، فلان کرده، فلان کرده، ما او را کاری نداریم. پس یکی از ادله مشروعیت متعه، روایت عمر است؛ دیگران هم نقل کردند، عمر هم نقل کرد. این را مرحوم صاحب جواهر می‌گوید از ظرائفی که راغب در محاضرات نقل کرده است همین است که این پیرمرد گفت دلیل مشروعیت متعه، نقل عمر است.

در روایات ما فراوان هست که اگر جلوی متعه نگرفته بودند و رواج پیدا می‌کرد، کسی زنا نمی‌کرد و هر کس آلوده به زنا شد مسئول آن دیگری است، «ما زنا احد». زنا را ترویج کردند، متعه و صیغه را تحقیر کردند، مسخره کردند، از صحنه بیرون بردند؛ لذا برخی‌ها تن‌فروشی را حاضرند، اما متعه را حاضر نیستند. این تبلیغ سوء است! اینکه حضرت در آن روایت فرمود معروف منکر می‌شود و منکر معروف می‌شود، از بس گفتند گفتند گفتند این معروف الهی را منکر کردند، در حالی که این فرقی با نکاح ندارد؛ این هم عده دارد، مهریه دارد، همه شئون را دارد؛ منتها نفقه ندارد و مانند آن. اگر جلوی این را نگرفته بودند و تبلیغ سوء نکرده بودند و این را از جامعه دور نکرده بودند، این تن‌فروشی رایج علنی که نبود. حضرت فرمود هر کس زنا می‌کند در نامه عمل او می‌نویسند. دین را با همه شئون و ابعاد، انسان باید بررسی کند تا ما دیگر گرفتار نشویم به حرف بعضی‌ها که بگویند مثلاً دیه عاقله برای نظام قبیلگی است، یا نکاح شغار که ممنوع است نشانه نظام قبیلگی است؛ قبیلگی و غیر قبیلگی ندارد. ما اگر از اول بگوییم این نکاح است و بگوییم تبریک! آن جهنم را حاضرند ولی این بهشت را حاضر نیستند! این برای چیست؟ این جز اثر سوء تبلیغ، چیز دیگر است؟! شما خوب بررسی کنید می‌گویید همین است.

این «منطق» چند بخش دارد. این «صناعات خمس» منطق با این بحث‌های «کلیات خمس» و اینها خیلی فاصله دارد. علمیت منطق در همان «صناعت خمس» است؛ مسئله برهان هست، جدل هست، خطابه هست، مغالطه است و شعر. در مسئله شعر آنجا تصدیق نیست، فقط قضیه است؛ تحسین است، تقبیح است، مدح است، قدح است، هجو است. الان یک کسی گرسنه است، غذا آوردند و دارد غذا می‌خورد؛ یک شاعری بیاید این غذا را تشبیه کند به چیزهایی که مستهجن است، این بنده خدا از غذا خوردن می‌افتد، این تاثیر خیال است. غذا طیب و طاهر است بهداشتی است، این آقا هم گرسنه است؛ ولی این شاعر از راه رسیده چهارتا شعر گفته در هجو این غذا و

این غذا را به صورت آلوده و به صورت لجن معرفی کرده است؛ او دیگر رغبت به خوردن غذا نمی‌کند. مدح کردن، هجو کردن، مذمت کردن، اینها در او اثر می‌گذارد. این قدر گفتند و گفتند و گفتند، به صورت مسخره درآوردند که آن کار «بیّن الغی» جهنمی را حاضرند ولی این را حاضر نیستند! چندتا روایت است حضرت فرمود؛ اگر نبود آن کسی «ما زینالاً شقی»؛ این شخص شقی هست، اما راه صحیح هم دارد.

حالا این روایاتی که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) این را عنوان کردند فراوان است و چون فراوان است در حدود 27 یا 28 روایت است، ما دیگر احتیاج نداریم که سند اینها را تک تک بخوانیم.

وسائل، جلد بیست و یکم، صفحه پنج «ابواب متعه»، «بَابُ إِبَاحَتِهَا» این باب اول. تقریباً 27 یا 28 روایت است که ائمه (علیهم السلام) گاهی استشهد به آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ» که در سوره مبارکه «نساء» است و گاهی هم با شواهد دیگر حلیت آن را تبیین می‌کنند.

روایت اول را که مرحوم کلینی [24] (رضوان الله تعالی علیه) از «ابی بصیر» نقل کرده است گفت از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه): «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ الْمُتْعَةِ» سؤال کردم، «فَقَالَ نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ»؛ متعه در قرآن کریم آمده. فرمود: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاغَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» [25] [26] در مسئله نکاح منقطع، مهر به منزله رکن است. در مسئله نکاح دائم، مهر رکن نیست که اگر مهر ذکر نشد تبدیل به «مهر المثل» می‌شود یا اگر مهری که ذکر شده یک شیء فاسدی بود مثل خمر و خنزیر، تبدیل به «مهر المثل» می‌شود؛ چون مهر در نکاح دائم رکن نیست، اما در نکاح منقطع مثل اجاره است؛ اجرت، «مال الاجاره» در اجاره مثل ثمن در بیع است، مقدار آن باید مشخص شود.

روایت دومی که مرحوم کلینی [27] از «عبدالله بن سلمان» نقل کرد گفت: «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ كَانَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَوْ لَا مَا سَبَقَنِي بِهِ بَنِي الْخَطَّابِ مَا زَنَيْتُ إِلَّا شَقِيًّا»؛ [28] قبل از من عده‌ای آمدند این بدعت را گذاشتند، اگر آن «بنی الخطاب» این کار را نکرده بودند، هیچ کس زنا نمی‌کرد مگر یک انسان شقی که اصلاً باکی به دین ندارد، وگرنه انسانی که در صدد شقاوت نیست راه حلال دارد.

این باب که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل شد این است که فرمود: «إِنَّمَا نَزَلَتْ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» [29] این با «إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» نازل شد؛ یعنی معنای نزول تفصیلی آن این است، نه نزول لفظی، «فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» [30] که این مربوط به نکاح منقطع است.

این مضمون در روایت چهارم هم به صورت دیگر آمده است. در روایت پنجم که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است فرمود: «الْمُتْعَةُ نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ وَ جَرَتْ بِهَا الشُّكَّةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ»؛ حکم آن از خدا، اجرای آن در زمان خود پیغمبر صحابه این کار را می‌کردند که نکاح منقطع داشتند. این روایت کلینی [31] را شیخ طوسی [32] هم نقل کرده است.

روایت ششم این باب «عبدالرحمن بن ابی عبدالله» می‌گوید من از «ابو حنیفه» شنیدم که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) می‌پرسد از متعه: «فَقَالَ عَنْ أَبِي الْمُتَعَتَيْنِ تَسْأَلُ»؛ منظور شما از متعه، متعه حج تمتع است یا متعه نکاح؟ «قَالَ

سَأَلْتُكَ عَنْ مُتْعَةِ الْحَيِّ؛ مَنْظُورٌ مِنْ مَتْعَةٍ حَجَّ تَمَتَّعَ بِهِ. «فَأَبْلَغُنِي عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ»؛ از آن هم ما را با خبر بکنید. «أَحَقُّ هِيَ» مَتْعَةُ نِسَاءِ حَقِّ اسْت؟ «قَالَ شَيْخَانِ اللَّهِ أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ» که فرمود: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» فَقَالَ أَبُو خَنِيفَةَ وَ اللَّهِ لَكَأَنَّهَا آيَةٌ لَمْ أَقْرَأَهَا قَطُّ؛ [33] گویا من اصلاً این آیه را نخواندم. گاهی اتفاق می افتد انسان آیات را می خواند و مرور می کند، اما تأمل و تدبیر ندارد.

در روایت هفتم «محمد بن مسلم» از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ رَاقِبُكُمْ فَجَعَلَ الْمُتْعَةَ عَوْماً لَكُمْ مِنَ الْأَشْرِيَّةِ»؛ [34] شما می خواستید یک لذایذی داشته باشید، آن شراب و مانند آن و با آنها خوش گذرانی کنید، با حلال دیگری آن را تأمین کرده است.

روایت هشتم که «اسحاق بن عمار» نقل می کند «عَنْ أَبِي سَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهَا يَغْنِي الْمُتْعَةَ فَقَالَ خَلَّالٌ» [35] این روایت هشتم را شیخ طوسی هم نقل کرده است. [36]

روایت نهم که مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد این است که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَرَّمَ عَلَى شِيعَتِنَا الْمُشْكِرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ»، برای ترمیم آن لذت یک حلالی به آنها داد: «وَعَوَّضَهُمْ مِنْ ذَلِكَ الْمُتْعَةَ» [37].

روایت دهم: «لَيْسَ مِنْهُ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرْتِهِ»، یک؛ «وَلَمْ يَسْتَحِلَّ مُتْعَتَنَا» [38] دو؛ الآن شیعه به این شناخته شده است. فرمود آن کسی که به رجعت ما باور ندارد از ما نیست؛ کسی که متعه ای که ما معتقدیم که متعه حج است و متعه نساء معتقد نباشد، از ما نیست.

حالا بقیه روایت - ان شاء الله - برای نوبت بعد.

[1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 246.

[2] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسی، ج 30، ص 630.

[3] المستترشد، محمد بن جریر الطبری الشیبی، ج 1، ص 615.

[4] نجم/سوره 53، آیه 3.

[5] نجم/سوره 53، آیه 4.

[6] مریم/سوره 19، آیه 64.

[7] نمل/سوره 27، آیه 6.

[8] زخرف/سوره 43، آیه 3 و 4.

[9] شعراء/سوره 26، آیه 193 و 194.

[10] یونس/سوره 10، آیه 15.

[11] نساء/سوره 4، آیه 24.

[12] شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 121.

[13] الغدير، الشيخ عبد الحسين الأميني النجفی، ج 6، ص 212.

- [14] [جواهر الكلام، الشيخ محمدحسن النجفي، ج30، ص146.](#)
- [15] [فرائد الأصول، الشيخ مرتضى الأنصاري، ج1، ص148.](#)
- [16] [بقره/سوره2، آيه124.](#)
- [17] [فتح/سوره48، آيه10.](#)
- [18] [نهج البلاغة ط-دار الكتاب اللبناني، السيد الرضي، ج1، ص503.](#)
- [19] [«فان كنت بالشورى ملكت امورهم *** فكيف بهذا و المشيرون غيب».](#)
- [20] [انبياء/سوره21، آيه22.](#)
- [21] [نهج البلاغة ط-دار الكتاب اللبناني، السيد الرضي، ج1، ص40.](#)
- [22] [محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، الراغب الأصفهاني، ج2، ص235.](#)
- [23] [جواهر الكلام، الشيخ محمدحسن النجفي، ج30، ص148.](#)
- [24] [الكافي - ط الاسلاميه، الشيخ الكليني، ج5، ص448.](#)
- [25] [نساء/سوره4، آيه24.](#)
- [26] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص7، أبواب المتعة، باب1، ح1، ط آل البيت.](#)
- [27] [الكافي - ط الاسلاميه، الشيخ الكليني، ج5، ص448.](#)
- [28] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص7، أبواب المتعة، باب1، ح2، ط آل البيت.](#)
- [29] [نساء/سوره4، آيه24.](#)
- [30] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص7، أبواب المتعة، باب1، ح3، ط آل البيت.](#)
- [31] [الكافي - ط الاسلاميه، الشيخ الكليني، ج5، ص449.](#)
- [32] [تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج7، ص251.](#)
- [33] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص7، أبواب المتعة، باب1، ح6، ط آل البيت.](#)
- [34] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص7، أبواب المتعة، باب1، ح7، ط آل البيت.](#)
- [35] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص7، أبواب المتعة، باب1، ح8، ط آل البيت.](#)
- [36] [تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج7، ص252.](#)
- [37] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص7، أبواب المتعة، باب1، ح9، ط آل البيت.](#)
- [38] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص7، أبواب المتعة، باب1، ح10، ط آل البيت.](#)